

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۶، بخش ۳

### اول پادشاهان ۲۱-۲۲، بخش ۳

جان اسوالت و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

اگر کتاب مقدس خود را آنجا دارید، می‌توانید آیات ۵۱، ۵۲ و ۵۳ را ببینید که ما را با جانشین اخاب، اخزیا آشنا می‌کنند. اما دیگر چیزی در این مورد گفته نشده است. دفعه بعد کمی بیشتر در این مورد صحبت خواهم کرد.

اما این بهترین مدرک است که نشان می‌دهد این دو کتاب یک کتاب واحد هستند. چون ما داستان آحاز را از کتاب اول شروع می‌کنیم، اما برای اتمام آن باید به کتاب دوم برویم. بنابراین، قرار است درباره مرگ آحاب صحبت کنیم.

سپس، در آیات ۴۱ تا ۵۰ به سلطنت یهوشافاط اشاره می‌کنیم. بنابراین آنها به جنگ می‌روند. حالا، دوباره اینجا، فقط فکر می‌کنم، اوه، خدای من

واضح است که اخاب از سخنان میکایا ناراحت شده است. بنابراین می‌گوید، بین یهوشافاط، چرا لباس سلطنتی خود را نمی‌پوشی؟ و من فقط می‌خواهم مانند یک سرباز فروتن لباس بپوشم. و یهوشافاط می‌گوید، اگر مسخره می‌کنم ببخشید، اما، خدای من، این ایده خوبی به نظر می‌رسد.

آره، فکر کنم لباس سلطنتی‌ام رو بپوشم. و به سوری‌ها، سربازها، گفته شده چیزی که باید داشته باشیم اخاب هست. پادشاه اسرائیل رو بگیر، پادشاه رو بگیر، سرش رو از تنش جدا کن، و همه چیز درست میشه.

پس دنبال کس دیگری نرو. دنبال پادشاه اسرائیل برو. این دوباره به ما می‌گوید که اخاب صرفاً یک موجود بی‌ارزش نبود.

او بود. با حدود ۲۰ سال حکومت، پادشاهی لایق بود. و بنابراین آنها این مرد را با لباس سلطنتی می‌بینند.

اوه، بفرما. برو، برو، برو، برو. و بعد به ما گفته شده که یهوشافاط فریاد زد

و آنها گفتند، اوه، این پادشاه اسرائیل نیست، و از تعقیب او دست کشیدند. چقدر جالب. او چه فریادی زد؟ نمی‌دانم آیا او فریاد زد، کمک کنید

نمی‌دانم. یا شاید فریاد زد، من پادشاه یهودا هستم. ما نمی‌دانیم.

اما آنها گفتند، اوه، فقط یهوشافاط است. آن را فراموش کنید. باز هم، یهوشافاط بیچاره اینجا خیلی خوب از آب درنیامده است.

و بعد این جمله‌ی فوق‌العاده، فوق‌العاده. اما یه نفر، این آیه‌ی ۳۴ هست، یه نفر کمانش رو تصادفی کشید. و کمان به بین دو تکه‌ی زره‌ی پادشاه اسرائیل خورد.

فقط تصادفی. سه یا چهار جای دیگر در کتاب مقدس وجود دارد که به وضوح باید درک کنیم که این مشیت الهی است. اما باز هم، این اتفاق افتاد.

این فقط به اتفاق بود. دوستان، هیچ چیز فقط به اتفاق نیست. حالا، ظاهراً، اهب به زره سینه پوشیده بود.

معمولاً آنها هیچ زره‌ای بر پشت خود نداشتند. فقط زره سینه به دور کمرشان بسته می‌شد. اما به نظر می‌رسد که او زره زنجیری نیز پوشیده بود.

زره زنجیری جلو و عقب را می‌پوشاند. اما زیر بازو، مفصلی دارد که جلو و عقب را به هم می‌رساند و این مفصل‌ها معمولاً به نوعی قیچی می‌شدند.

اما با این وجود یک فاصله وجود دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد که شاید دستش را بالا برده تا نیزه‌اش را پرتاب کند. و آن تیر به یک جا اصابت کرده است.

تنها جایی که او محافظت نشده است. او، دوستان، با خدا درگیر نشوید. با خدا درگیر نشوید.

هیچ جایی نیست که در آن محافظت شوی. هیچ جایی نیست که بتوانی پنهان شوی. با او برو.

به نفع او عمل کنید، نه علیه او. حال، تصویری که اینجا از اخاب داریم، دوباره، تصویری مطلوب است. فکر می‌کنم او می‌داند که مرده است.

اما او می‌گوید، مرا از میدان نبرد بیرون ببرید. حالا، دوباره، او درست مثل یک سرباز به نظر می‌رسد. سوری‌ها نمی‌دانند چه کار کرده‌اند.

مرا از میدان نبرد بیرون برانید. تمام روز، جنگ شدید بود و پادشاه در ارباه‌اش رو به روی ارامیان ایستاده بود. بقیه سربازان اسرائیلی او را می‌شناختند.

، شاید لباس گل رز سلطنتی به تن نداشت، اما آنها او را می‌شناختند. و آنجاست، روی تپه. آنها می‌گویند، بسیار خب، بسیار خب.

آخاب این نبرد را هدایت می‌کند. ما قرار است بجنگیم. حالا، دوباره می‌گویم، این یکی از نشانه‌های کتاب مقدس است.

از یک طرف، کتاب مقدس قهرمانان خود را تطهیر نمی‌کند. ابراهیم، مرد ایمان، در شرایط بحرانی دربارہ همسرش دروغ می‌گوید. داوود، مردی که پیرو قلب خداست، در یک لحظه وحشتناک شهوت، همسرش را می‌گیرد.

اما کتاب مقدس نیز از ضدقهرمانان خود بدگویی نمی‌کند. اگر در این آخرین روز زندگی‌اش، اخاب شجاعانه ایستاد و جان خود را فدا کرد، کتاب مقدس آن را گزارش خواهد کرد. اگر اخاب توبه کند، کتاب مقدس آن را گزارش خواهد کرد.

چرا؟ چون کتاب مقدس تبلیغات اسرائیلی‌ها نیست. این روزها بارها و بارها در مقالات علمی این را می‌بینید. او، بله، کتاب مقدس فقط یک تکه تبلیغات دیگر است.

خوب نوشته شده. جالبه. اما فقط برای اینه که اسرائیل رو مسخره کنه.

با قاطعیت تمام به شما می‌گویم، مزخرف است. کتاب مقدس تبلیغات اسرائیلی نیست. البته، البته که با الهام روح القدس توسط انسان‌ها نوشته شده است.

و این قرار است خطاپذیری‌های مختلف انسان را منعکس کند. اما همچنان چیزی را که خدا می‌خواهد بگوید، بیان خواهد کرد. و چیزی که او می‌خواهد اینجا بگوید این است که، بله، اخاب ممکن است. انتخاب‌های وحشتناکی کرده باشد.

اما این بدان معنا نیست که او فقط یک موجود کاملاً ناامید، فاسد و کثیف بود. نه. و بنابراین، در پایان روز، او مرده به زمین می‌افتد و ارتش همانطور که میکایا دیده بود، از هم می‌پاشد.

فریاد در میان لشکر پیچید. هر کس به خیمه خود. هر کس به سرزمین خود.

برو. دقیقاً. من اسرائیل را مانند گوسفندانی دیدم که در کوه‌ها پراکنده بودند.

چوپانی نبود. و بدین ترتیب او مُرد و به سامره آورده شد و او را در آنجا دفن کردند. ارابه را در برکه‌ای در سامره که فاحشه‌ها در آن حمام می‌کردند، شستند.

حالا، ما نمی‌دانیم. تا جایی که ما می‌دانیم، فحشا، همانطور که در هند بود، یک تجارت معبدی بود. شما فقط یک منطقه چراغ قرمز مانند آنچه در برخی از شهرهای بزرگ خود می‌بینیم، نداشتید.

بنابراین، به احتمال زیاد، اینجا جایی است که کاهنان بعل خود را شسته‌اند. و در آنجا ارابه اخاب را شسته‌اند. و سگ‌ها آنجا هستند تا آب خونین را لیس بزنند.

با خدا نجنگ. بعد می‌رسیم به یهوشافاط. قبلاً هم به شما گفته‌ام که این، باز هم، این تاریخ اسرائیل و یهودا نیست که در آن به نوعی پوشش یکسانی از همه وقایع داشته باشیم و سعی کنیم همه داستان‌ها را روایت کنیم.

نه، خیلی گزینشی است. در این مرحله، تمرکز اصلی بر پادشاهی شمالی است. اینجاست که مبارزه بین بعل و یهوه در حال وقوع است.

اینجاست که خدمت ایلیا و الیشع به طور کامل جریان دارد. بنابراین، اگرچه یهوشافاط به مدت ۲۵ سال، به اندازه اخاب، حکومت کرد، ما فقط این چند آیه را در مورد او می‌خوانیم زیرا این موضوع، کلید داستان نیست. حال، در تواریخ، یهوشافاط به طور بسیار بیشتری مورد توجه قرار خواهد گرفت زیرا تواریخ به زندگی معنوی جامعه و آنچه یک پادشاه برای ترویج زندگی معنوی، عبادت و فعالیت‌های معبد انجام می‌داد، علاقه‌مند است.

بنابراین، تواریخ به این موضوع بسیار می‌پردازد. اما تا جایی که به جدال بین بعل و یهوه مربوط می‌شود، یهوشافاط، متأسفانه، چندان مهم نبود. او مرد خوبی بود.

او واقعاً سعی کرد پادشاهی خود را در راه‌های یهوه رهبری کند. اما، از نظر مبارزه، عروس او دختر اخاب بود. بنابراین، پادشاهان به او توجه نسبتاً کمی می‌کنند.

حالا، می‌خواهم به آیه ۴۳ توجه کنید. حالا، انگشتان را آنجا نگه دارید و به باب ۱۵ برگردید. باب ۱۵، آیه ۱۱.

و به آنچه در مورد آسا گفته شده است توجه کنید. آسا آنچه را که در نظر خداوند درست بود، مانند پدرش داوود انجام داد. تفاوت بین این دو متن چیست؟ آسا خود را با معیار داوود سنجید.

یهوشافاط خود را با معیار آسا می‌سنجید. باز هم، فکر نمی‌کنم این تصادفی باشد. سال‌ها پیش، من یک قفسه کتاب درست کردم.

من قفسه‌ها را خیلی خیلی با دقت اندازه گرفتم. اولین قفسه را اندازه گرفتم. دقیقاً تا 16 اینچ (حدود 2.5 سانتی‌متر) آن را اندازه گرفتم.

سپس، از آن برای علامت زدن قفسه دوم استفاده کردم. و از قفسه دوم برای علامت زدن قفسه سوم استفاده کردم. استفاده کردم. و از قفسه سوم برای علامت زدن قفسه چهارم استفاده کردم.

می‌دونی آخرش چی می‌شه. اون قفسه‌ی چهارم یه ربع اینچ کوتاه‌تر از قفسه‌ی اول بود. یادم رفته بود شیار اره، یعنی مقدار چوبی که تیغه‌ی اره برمی‌داشت رو در نظر بگیریم.

آسا خود را با معیار داوود سنجید. آسا مرد خوبی بود. حالا دوباره، تواریخ به ما می‌گوید که در پایان عمرش، او چندان خوب نبود.

اما در کل، او مردی بود که دلش برای خدا بود. بدون اما و اگر، بدون و اما، بدون هیچ قید و شرطی. مرد خوبی بود.

مرد خوبی بود. و یهوشافاط خودش را با پدرش مقایسه می‌کرد. آیا آسا فقط 16 اینچ با داوود فرق داشت؟ فکر می‌کنم نکته همین است.

فکر می‌کنم نکته همین است. باید به معیار برگردید. معیار برای شما و من کیست؟ او عیسی است.

جرأت نکن خودت را با من بسنجی. جرأت نکن خودت را با کسی که تو را به سوی مسیح هدایت کرده بسنجی. این روزها، قلب‌های ما شکسته است، چون درباره رهبران بزرگ مسیحی شنیده‌ایم که مرتکب زنا شده‌اند.

و ما دلشکسته شده‌ایم. و گفته‌ایم، ای خدا. در ضمن، وقتی آن داستان‌ها را می‌شنوم، از بیلی گراهام، کسی که تا آخر وفادار ماند، تشکر می‌کنم.

خدا را شکر. اما خودت را با بیلی گراهام مقایسه نکن. جسارت نکن.

خودتان را با معیار واحد، یعنی عیسی مسیح، بسنجید. او کسی است که باید خودمان را با او مقایسه کنیم. در این داستان، نکات جالب زیادی در این چند آیه وجود دارد.

به آیه ۴۴ نگاه کنید. یهوشافاط نیز با پادشاه اسرائیل در صلح بود. بله.

اوه بله. آیا در زندگی شما هم چنین چیزهای کوچکی وجود دارد؟ اوه بله. او همچنین زمان زیادی را در مرکز خرید می‌گذراند.

اوه بله. او پول زیادی را در قرعه کشی هدر داد. اوه بله

نه. من هیچ حاشیه‌ای نمی‌خواهم. برای او کاملاً واضح است

حال، نتیجه‌گیری داستان یهوشافاط جالب است زیرا کاملاً به این الگو پایبند نیست. به آیه ۴۵ نگاه کنید. در مورد سایر وقایع سلطنت یهوشافاط، دستاوردهای او، شاهکارهای نظامی او، آیا در کتاب تواریخ پادشاهان یهودا نوشته نشده است؟ بله، این روشی است که فرمول پایانی برای هر پادشاه پس از سلیمان آغاز می‌شود

سپس، معمولاً، مستقیماً با آنچه در آیه ۵۰ داریم ادامه می‌یابد. سپس یهوشافاط با اجداد خود آرمید و در شهر پدرش داوود، با آنها دفن شد و یهورام، پسرش، جانشین او شد و به پادشاهی رسید. این دو آیه معمولاً در کنار هم قرار می‌گیرند

و اگر مثلاً به انتهای کتاب اخاب نگاه کنید، به آیات ۳۹ و ۴۰ از فصل ۲۲ نگاه کنید. در مورد سایر وقایع سلطنت اخاب، از جمله تمام کارهایی که انجام داد، کاهی که ساخت و با عاج تزئین کرد، و شهرهایی که مستحکم کرد، آیا در کتاب «سالنامه پادشاهان اسرائیل» نوشته نشده است؟ اخاب در کنار اجداد خود آرمید و اخزیا پسرش جانشین او شد. این روال عادی است

اینجا در یهوشافاط، الگوی معمول شکسته شده است. و یک بار دیگر، شما می‌گویید، خب، باشه اسوالد، توضیح بده. من نمی‌توانم

اما من فقط می‌خواهم به شما بگویم که در مطالعه کتاب مقدس خود، مراقب چیزهایی باشید که الگو را می‌شکنند. زیرا اگر این اتفاق بیفتد، فکر می‌کنم می‌توانیم بگویم که نویسنده توجه را به چیزی جلب می‌کند. او نکته‌ای را بیان می‌کند

خب، نکته اینجا چیست؟ بین آیات ۴۵ و ۵۰ چه داریم؟ او سرزمین را از شر بقیه‌ی روسپیان مرد معبد که حتی پس از سلطنت پدرش، آسا، در آنجا باقی مانده بودند، خلاص کرد. در دوم پادشاهی نبود. یک فرماندار ایالتی حکومت می‌کرد

این موضوع در فصل سوم کتاب دوم اهمیت خواهد داشت. حالا، یهوشافاط ناوگانی از کشتی‌های تجاری ساخت تا برای طلا به اوفیر بروند، اما آنها هرگز حرکت نکردند. آنها در حزع و جابر غرق شدند

در آن زمان، اخزیا، پسر اخاب، به یهوشافاط گفت: «بگذار مردان من با مردان تو کشتی بگیرند.» اما یهوشافاط امتناع کرد. در واقع، سه چیز گفته شد

اولاً، او کار پدرش را تمام کرد. خوش به حالش. او حاکم دوم بود

آنجا یک فرماندار ایالتی بود. او ناوگانی از کشتی‌های تجاری ساخت، چیزی شبیه به ساخت و ساز خودش با مدل سلیمان، اما آنها غرق شدند. و اخزیا این را گفت

حالا، اگر به تواریخ نگاه کنید، تواریخ به ما می‌گوید که در واقع، اخزیا به یهوشافاط در ساخت آن کشتی‌ها کمک کرد. و در نهایت، نکته اینجاست. یهوشافاط گفت، یک دقیقه صبر کنید

باشه، تو به من کمک کردی اونا رو بسازم، اما افرادت قرار نیست به من کمک کنن تا اونا رو بادبان بکشم. و اونا خراب شدن. فکر می‌کنم چیزی که اینجا دوباره می‌بینیم این دوگانگی و دودلیه

، او کارهای واقعاً خوبی انجام داد، اما داشت با دشمن بازی می کرد. و در نهایت، حتی وقتی می گوید، باشه دشمن، تا اینجا و نه بیشتر، باز هم نتیجه نداد. از نظر معنوی حساس، خواهان راه خدا

.همزمان، داشتیم سعی می کردیم هر دو طرف را در نظر بگیریم. نمی شود. می گویی خب، نه، یک لحظه صبر کن

.من واعظ نیستم. من مبشر نیستم. من مبلغ مذهبی نیستم

.من فقط یک مسیحی معمولی هستم. بله. بله.

یک مسیحی معمولی. شما باید آن تعهد کامل را به خدا بدهید. این به آن معنا نیست که لزوماً واعظ خواهید شد.

.این لزوماً به این معنی نیست که شما یک مبلغ یا مبشر خواهید شد. نه، نه. ما اینجا اشتباه می کنیم

خب، اگر واقعاً می خواستیم خودم را به خدا بفروشم، باید یک مسیحی حرفه ای می شدم. نه، نه. اگر واقعاً می خواستی خودت را به خدا بفروشی، باید در مغازه، خانه، مزرعه و جاده یک مسیحی واقعی می بودی

سعی نکن یک پایت را در هر دو اردوگاه نگه داری. هر دو پایت را بر عیسی بگذار، برای او زندگی کن، و آنچه را که قرار است باشی پیدا کن. خدا تو را حفظ کند